



سرماع

علاءالدوله سمنانی



باستیتیت و مینر : دکتر کاظم محمد

علاء الدّوله سمنانی، احمد بن محمد، ۶۵۹-۷۳۶ق.

سرّ سماع / نویسنده علاء الدّوله سمنانی، با مقدمه، تصحیح و توضیح کاظم محمدی.

کرج: نجم کبری، ۱۳۹۳.

۸۲ص.

شابک ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۴۹-۲

کتابنامه: [۶۳] - ۷۰؛ همچنین به صورت زیر نویس.

سماع

مولویه

تصوّف -- آداب و اعمال

محمدی، کاظم، ۱۳۴۰ -، مقدمه نویس، ویراستار

۱۳۹۳ س ۲۸۸/۷/۸ BP

۲۹۷/۸۴

۳۶۳۲۱۶۵

نام کتاب: سرّ سماع

نویسنده: شیخ علاء الدّوله سمنانی

مقدمه، تصحیح و توضیح: دکتر کاظم محمدی

انتشارات: نجم کبری

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: موسسه چاپ و نشر نازو

تیراژ: ۱۰۰۰

بها: ۸۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: اوّل ۱۳۹۴

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۴۹-۲

سرّ سماع
شیخ علاء الدّوله سمنانی
مقدمه و تصحیح و توضیح
دکتر کاظم محمّدی

Dr. Kazem Mohammadi

فهرست

۵	مقدمه
۹	سرّ سماع
۳۱	سماع و شرایط آن
۶۳	گزیده منابع و مآخذ
۷۱	نمایه

مقدمه

بر سماع راست هر تن چیر نیست
طعمه‌ی هر مرغکی انجیر نیست

سماع از امور مهمّ و جاری در تصوّف و عرفان است. و از دوران اوّلیه تا کنون، تقریباً در حوزه‌ی جغرافیای گسترده‌ی تصوّف، در تمام آسیا و آفریقا حضوری فعّال و چشمگیر داشته است. موسیقی و سماع در دل تصوّف برای تربیت سالکان و مریدان نو پا به عنوان دارویی آرام‌بخش و در عین حال انرژی‌زا مورد استفاده واقع می‌شده، و اشراف مشایخ و اقطاب بزرگ تصوّف در این خصوص نیز باعث تثبیت موسیقی خاص آیین درویشی و صوفیانه می‌گشته است.

وجد و حالی که در مشایخ بزرگ و راستین طریقت وجود داشت سبب می‌شد تا موسیقی و سماع برای اهل تصوّف و

طریقت اعتباری خاص و ویژه داشته باشد. مجالس سماع که گاه با آلاتی چون دف و نی، و هر از گاهی با دیگر سازها تشکیل می شد سبب حفظ مریدان و حضور و جلب مخاطبان می گشت، و ای بسا بسیاری از افراد در طول زمان با همین وسیله به عرفان و تصوّف گرایش پیدا کرده باشند. صدای پر طنطنه‌ی دف و نغمه و ناله‌های خوش و حزین و راز آمیز نی، و ترنم خوش تنبور و رباب به خودی خود می توانست هر کسی را به سمت خانقاه و زاویه‌ی دراویش بکشاند. هر چند که در مراکز رسمی خانقاه‌ها و در حضور مشایخ دانا و کاردان، در انجام مراسم ذکر و سماع با احتیاط بسیار حرکت می کردند و تلاش می نمودند که مراسم آیینی طریقت به لهو و لعب، و موسیقی مبتذل کشانده نشود. حضور افراد صاحب حال و آشنا با دین، و مردانی که دارای وقار بوده و نزد مردم از اعتباری ویژه برخوردار بودند همه به تنظیم و تقویّت و مهار موسیقی در خانقاه مدد می رساند.

از قرن سوّم به این طرف سماع و موسیقی از موضوعات مهمّ خانقاهی در اکثر طریقت‌ها به حساب می آمد، مجالس با شکوه سماع و موسیقی با حضور کسانی چون حسین بن منصور حلاج، حسین بن عطا، شیخ شبلی، و جناب شیخ جنید فقیه بغدادی، و بعدها مجالس پر غوغای عارف نامی شیخ ابوسعید ابوالخیر، و در زمان‌های بعد، مجالس احمد غزالی، سهروردی، شیخ اسماعیل قصری، شیخ روزبهان مصری و شیرازی، شیخ نجم الدین کبری و

مولانا و دیگر بزرگان کار سماع را بسیار پر جلوه و جلا می کرده و به حقیقت آن و به شکل حقیقی آن قوت و اعتبار می بخشید.

مباحث مربوط به موسیقی و سماع طبیعتاً از همان آغاز اسلام و در قرون اولیه جزو مباحث مطرح بوده و البته با گذشت چهارده قرن هنوز هم هست. موافقان و مخالفان بسیاری در این باره وجود داشته و دارد و بی تردید خواهد داشت. کتاب‌ها و رساله‌های بسیاری در این موضوع خاص نوشته شده و هنوز هم نوشته می‌شود. و این نشان از آن دارد که در عین سادگی و سهولت، امری بسیار دشوار نیز می‌تواند به حساب بیاید. چون اگر به سادگی‌یی که برخی تصوّر می‌کنند بود این همه آشوب و غوغا و احکام بر «له» و «علیه» آن وجود نمی‌داشت، ساخت و پرداخت ده‌ها کتاب و مقاله و رساله در در طول تاریخ بلند اسلام، نشان از دشواری موضوع، دیربایی، و عدم اتفاق آراء را دارد.

باری در بین فقیهان در ردّ و طرد و طعن موسیقی و سماع، و بر حرام بودن و اشکال داشتن آن در دین و مذهب سخن‌ها گفته می‌شد. و در بین مشایخ تصوّف در اهمّیت و اعتبار و ارزش آن. هم‌چنین در آثار مشایخ کبرویه به مانند: شیخ نجم الدّین کبری، شیخ نجم الدّین رازی، شیخ مجدالدّین بغدادی، شیخ سعدالدّین حموی، شیخ سیف الدّین باخرزی، شیخ نورالدّین عبدالرحمن اسفراینی، مولانا و شیخ علاء الدّوله سمنانی در این باره به قدر

کافی گفته و نوشته شده و ایشان هر یک از دانایان موسیقی و سماع بوده و در این امر صاحب نظر به حساب می آمدند.

رساله های ایشان به قدر کفایت و قدرت در این باره مسئله را باز و تحلیل نموده است. در این خصوص در کتاب حاضر به دو نوشته ی کوتاه از سمنانی توجه شده که از لحاظ بیان و تحلیل بسیار عالی است. و این دو رساله چنان دقیق و لطیف به موضوع پرداخته که دیگر جای سؤال و ابهام در موسیقی و سماع خانقاهی که کدام درست و کدام خطاست باقی نگذاشته است.

امید است این دو رساله ی کوتاه ولی بسیار پر مغز و نغز، گره از کار فرو بسته ی کسانی که در سماع صوفیانه و موسیقی عرفانی به چالش و پیچش افتاده اند باز کند و در فکر و روحشان گشایشی شایسته ایجاد نماید.

و من الله التوفیق

کاظم محمدی

[۱]

سرّ سماع

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين

۱- شکر سمیعی را، و ثنا بصیری را که به شکرانه‌ی عطای سمع و انعام بصر که: «فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»^۱ کس قیام نتوانست نمود. و سپاس یگانه‌ای را که سرّ وحدانیت در متابعت احمد به خلق نمود. و درود بر احمدی که سرور کاینات و مهتر و بهتر مخلوقات است و بر یاران و اهل بیت و متابعان او تا روز قیامت، و السّلام.

۱- سوره‌ی انسان، آیه ۲.

۲- اما بعد حمد الله تعالى، دوستی از این بیچاره از سرّ سماع سؤال کرد، رباعی شیخ سعید، علی لالا - قدّس الله سرّه - با او گفته شد:

رباعی

اشکال طریقت نشود حلّ به سؤال
نه نیز به درباختن نعمت و مال
تا جان نکنی، خون نخوری پنجه سال
از قال تو را ره نمایند به حال

۳- اما آن چه فی الحال از امر حضرت عزّت به دل رسید و بر صفحه دل نقش بست، هم در حضور او به کلک بنان در سلک بیان کشید و این چند کلمه بر صفحه ی کاغذ ثبت کرد، إن شاء الله که ملامت زده نشویم هر چند که راه ملامت گزیده ایم و از سلامت در ملامت گریخته، و سلامت دین در این دانسته؛ به مدح و ذمّ کسی فربه و لاغر نشویم. «قولوا قولوا فما أوردتم قولوا».

در ما نگیرند هر آن چه هستند گویند
چون آیینی وجود خلقان ماییم

ما سلم الله عن المحادثة الخلق ولا رسله فكيف أنا.

۴- فی الجملة بیاید دانستن که چون خواست تا سرّ: «كنت كنزاً مخفياً فأردت أن أعرف» آشکارا شود، صفت تجلی مریدی حق در

تجلی سبقت نمود، نور مراد از آن تجلی به ظهور پیوست، مرید چابک سوار بر اسب مراد در میدان خالق به چوگان قدرت گوی قهر و لطف بازیدن آغاز کرد، گاه از عالم غیب به صحرای شهادت می انداخت و گاه از صحرای شهادت به عالم غیب می انداخت تا همه ی اسرار بر صحرا نهاد. آنچه محبوب حقیقی به لفظ گهربار می فرمود که: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورِي» اشارت بدین سر بود و مراد از مکنن غیب چون خواست تا ظاهر شود از پرتو شعاعش ذرات خلق پیدا شد. هر چند میدان سخن وسیع است اما بر مقصود اقتصار کنیم در این مقام.

حدیث قدسی مشهور: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ». من گنجی مخفی و نهانی بودم، دوست داشتم شناخته شوم پس مخلوقات را آفریدم تا مرا بشناسند. شرح مصباح الشریعه، ص ۱۰۸.

شهرت و اعتبار این حدیث در بین عارفان و صوفیان چنان است که اکثراً آن را نوشته و بحث کرده اند.

قال سبحانه: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ». بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۹۸.
 كما روی: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ». بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۴۴.

عين القضاۃ همدانی در این باره در کتاب تمهیدات خود چنین گفته است: خلق را از معرفت گنج «گفت کنزاً مخفياً فاحییت أن أعرف» نصیبی دهند و هم صحبتان را. اما عموم خلق را از دعای ایشان و از برکت ایشان، از بلاها و از رنج‌ها خلاص دهند. و روز قیامت نیز زکات رحمت خدا نثار کنند، هر یکی هفتاد هزار محبوب مستحق عقاب را اهل بهشت گردانند. هان! تو چه دانی که زکات «گفت کنزاً مخفياً» چیست؟ آن گنج رحمت است که «کتب ربکم علی نفسه الرحمة». پس زکات این گنج که را دهند و که خواهد ستدن؟ دریغا! «وما أرسلناک الاّ رحمة للعالمین» خود گواهی می‌دهد مر این سخن را.... تمهیدات، ص ۹۰.

جناب عین القضاۃ همدانی هم چنین می‌نویسد: ای عزیز! خلق به زبان عربیت بر چند معنی حمل کنند: به معنی آفریدن باشد و به معنی ظهور و بیرون آمدن باشد. بدین حدیث (اول ما خلق الله نوری)، ظهور و وجود می‌خواهد. اکنون محمد در کدام

عالم چنین مخفی بود که آن گاه ظهور او را خلقت آمد؟ دریغاً! در عالم «کنت کفراً» مخفياً فاحببت أن اعرف» مخفی بود، او را به عالم «لولاک لما خلقت الافلاک» آوردند.
تمهیدات، ص ۲۶۵.

۵- اولی در هر وجود، نوری از هستی هست، باقی تعبیه افتاد، که اگر آن نور نبودی هیچ وجود، صورت نبستی. پس در خاک و آب و باد و آتش، در هر یک نوری از آن تعبیه بود چون مرکب شد وجود حیوان از برکت آن حاصل [گردید] و آن انوار مفرده به سبب ترکیب زیادت قوّت گرفت و استعداد قبول فیض و رحمت رحمانیش حاصل شد. انسان که خلاصه‌ی موجودات است و از خلق ممتاز، حکیم رحیم به حکمت قدیم قالب او را از عناصر اربعه ترکیب فرمود وجه مناسبتش با حیوانات، از این روی نوری از انوار روحانیت در او تعبیه کرد آشنایی‌اش با روحانیان، سرّی از اسرار الوهیت در او ودیعت نهاد ملائکه‌ی مقرب را به سجودش امر کرد بدین سرّ. بار امانت این سرّ بود که فرمود: «وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»!